

حسن معجونی: جلوی کارم را گرفتند/ با سلیقه شان جور نبودم

معجونی می گوید: افرادی در این مملکت هستند که می نشینند و می گویند چخوف آن نیست که تو اجرا می کنی و من آنجا فقط می ایستم و می گویم آقا در مورد چخوف اظهار نظر نکنید! من همه آثارش را با همه ترجمه ها خوانده ام، در مورد چخوف هزار تا مقاله خوانده ام، چرا فکر می کنید که آن چیزی که شما دارید می فهمید درست است و می خواهید آن را به من تحمیل کنید؟

حسن معجونی بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون در گفتگو با ایسکانیوز، درباره علاقمندی اش به اجرای نمایشنامه های آنتوان چخوف، نویسنده روس گفت: من با چخوف می توانم در مورد یک پارامترهایی صحبت کنم که قرابت هایی با فرهنگ و کشور ما دارد. اول اینکه امروز اگر شما بروید روسیه متوجه می شوید که ساختار حکومت ایران یک الگو از این کشور است. دوم اینکه چخوف در مورد کنش هایی صحبت می کند که کنش های مد نظر امروز ما است. حال و هوای چخوف حال و هوای امروز ما است. این دوران بطالتی که ما داریم می گذرانیم، اطراق می کنیم و هیچ کاری انجام نمی دهیم. چخوف به لحاظ کنش ها فوق العاده به ما نزدیک است و این مهم ترین بخش است. چخوف از آدم هایی صحبت می کند که از زیر هر اتفاقی در می روند، از زیر هر کاری که می خواهند انجام دهند فرار می کنند، چه کار مهم، چه مقوله اجتماعی و هر چیز دیگر. در داستان های چخوف آدم هایی هستند که کنشی را متنبه نمی شوند که مشابهت زیادی با ایران امروز دارد. دوران اوایل انقلاب یادم است که تحلیل هایی که از چخوف در ایران وجود داشت، همه تحلیل های چپی بود. در آن دوره از فتودال ها و چیزهای دیگر صحبت می کردند و این ها مربوط به گفتمان سیاسی آن دوره است. می خواستند حتی اثری که دارد از بیرون می آید را به ما با یک روحیه جدید ارائه دهند. آن روحیه نه تنها در ایران جا نیفتاده حتی کاربرد هم ندارد. امروز برای من که می خواهم حرف روز را بزنم کاربرد ندارد. مثالی می زنم و می گویم که در باغ آلبالو یک باغ داریم و یک آلبالو، اگر به باغ بپردازیم به داستان های فتودالیته و زمین و این ماجراها پرداخته ایم، اگر به آلبالو بپردازیم به شاعرانه پرداخته ایم. در این بین دو مقوله کاملاً متفاوت هست که من یک مقدار تئاتری تر می بینم.

در مورد رگه های کمدی در آثار چخوف توضیح دهید؟

دو فاکتور در زمینه با کمدی بودن آثار چخوف وجود دارد، یکی عنوان هایی که خود چخوف در مورد کارهای خودش دارد و دیگری مکالماتی که آن دوره در زمان خودش داشته است. چخوف می گوید که کار من کمدی است. وقتی می گوید کمدی در چهار پرده باید بپذیرم که یک چیزی هست که می گوید کمدی در چهار پرده. نمی توانیم اثر را بخوانیم و بگوییم که تراژدی است، کجایش تراژدی است، حتی در مورد تراژی صحبت نکرده است. حد انتظاراتی که چخوف دارد، از یک کمدی است تا درام، نه تراژدی. درام با تراژدی فرق دارد. چخوف کار ایوانف را درام می نامد، اما ایوانف کمدی را نه، چون چخوف دو نمایشنامه ایوانف نوشته است. یکی ایوانفی که کمدی است و دیگری ایوانفی که درام است. فرقی چیست؟ نمایش چهار پرده دارد، سه پرده اول مثل هم هستند. در پرده چهارم آن بخشی که کمدی است کسی می آید یک صندلی را می کوبد در سر ایوانف، ایوانف هم مات و مبهوت می نشیند ولی در پرده چهارم آن یکی که درام است، ایوانف خودکشی می کند. می توانیم خودکشی را مبنای تراژدی بگیریم اما به نظر من اینطور نیست. در مرغ دریایی قهرمان اصلی آن می میرد، حالا مرغ قهرمان چگونه است؟ موقعی که می رود شلیک می کند، همه دارند دبرنا بازی می کنند در آن بین یک نفر صدا می شنود می رود تا ببیند چه اتفاقی افتاده است، می بیند که طرف خودکشی کرده و باز می گردد، بقیه می پرسند چه صدایی بود؟

می گوید هیچ، شیشه اتر در لوازم پزشکی ام ترکید و به بازی ادامه می دهند. منظور این است که مقوله ای نیست که آنقدر جدی به آن بپردازد. هرچند طنزهای چخوف، طنزهایی است که بعضی اوقات توام با یک غم بسیار عمیق است اما من این ها را به هیچ عنوان با الگوی تراژدی رشد نمی کند. من فکر می کنم در اواخر قرن ۱۵ که چخوف شروع می کند به نوشتن این آثار دیگر تراژدی ای وجود نداشته است. تراژدی امروز ما روی کمدی حرکت می کند اما کمدی نه به منزله قهقهه های وحشتناک. چیزهایی داریم که بعضی وقت ها تکان دهنده است.

اجراهایی بین المللی که از آثار چخوف دیده اید را چطور ارزیابی می کنید؟

من چخوف را این طور شناختم و به نظر من حتی چخوف در بین روس ها قابل پسند نیست. من اجرای آلمان ها را از چخوف خیلی بیشتر از خود روس ها دوست دارم. چون به نظر من روس ها یک مقدار تحت تاثیر احساسات هستند که طبیعی است اما واقعا نمی پسندم. هرچه از اجرای آلمان ها دیدم خیلی خوب و درخشان بود.

فکر می کنید اگر چخوف به تماشای اجرای شما از آثارش می نشست چه واکنشی نشان می داد؟

می خواهم دنبال این باشم که چخوف چه داشته می گفته بلکه به این فکر می کنم که چرا امروز باید باغ آلبالو، ایوانف و سه خواهر داشته باشیم، من دنبال ارجاع به زمان خودم هستیم. چخوف می توانست خوشش بیاید یا نیاید، اما ابتدا شرایط من را بشناسند و بعد اظهار نظر کنند، نگویند این متن روس است بلکه بگویند این متن روسی است که امروز دارد در ایران اجرا می شود و بعد می تواند در موردش گپ بزند.

چند سالی است که دیگر در جشنواره تئاتر فجر حضور ندارید، علت چیست؟

افرادى در این مملکت هستند که می نشینند و می گویند چخوف آن نیست که تو اجرا می کنی و من آنجا فقط می ایستم و می گویم آقا در مورد چخوف اظهار نظر نکنید! همان اندازه که من دارم می فهمم شما هم می فهمید. چرا در مورد اجرای من اظهار نظر می کنید. من مگر در مورد اجرای شما اظهار نظر می کنم. مگر سواد شما در مورد چخوف زیاد است و یا من نمی فهمم! چرا من نمی فهمم؟ من همه آثارش را با همه ترجمه ها خوانده ام، در مورد چخوف هزار تا مقاله خوانده ام، چرا فکر می کنید که آن چیزی که شما دارید می فهمید درست است و می خواهید آن را به من تحمیل کنید؟ من در مورد کار شما اظهار نظر نمی کنم، شما هم در مورد کار من اظهار نظر نکنید چون تا اندازه ای اشراف دارم بر چخوف، دیالوگ به دیالوگ در مورد هر متنی و هر آدمی خوانده ام. اگر روزی کسی خواست بنشینیم و در مورد چخوف صحبت کنیم، حاضرم بروم با او ساعت ها حرف بزنم، چون تا این اندازه اشراف دارم. اما به من حمله نکنید چون من نه اجرای شما را دیدم و نه حمله کردم. پس بی خود و بی جهت این ها را نگویند. یک دوره در جشنواره فجر یکی از آثار من رد شد و من گفتم چرا این کار را رد کردید؟ مشکلی به لحاظ متنی دارد؟ یعنی مقوله ای هست که شما حذف کنید؟ داورها گفتند این چخوف نبود! دیدم اندازه ای نیستند که در مورد کار من اظهار نظر کنند و از آن سال به بعد دیگر در جشنواره فجر شرکت نکردم. اگر بخواهم در جشنواره ای شرکت کنم اول باید ببینم آن کسانی که انجا نشسته اند را قبول دارم یا خیر و من آدمی را که به من بگوید چخوف چه است قبول ندارم! خیلی توانا هستید بروید کار خودتان را بکنید به من نگویند، مخاطب و همه چیزها در طول زمان مشخص خواهند کرد و من این ها را نمی پذیرم.

رد شدن این اثر چه تاثیری در روند کار حرفه ای شما داشت؟

در آن دوره جلوی کارم را گرفتند فقط به این خاطر که با سلیقه شان جور نبود. چرا این کار را می کنند؟ چون من می توانستم این کار را ۵ سال جلوتر اجرا کنم. چرا کار من را رد می کنید صرفا به این خاطر که سلیقه شما نیست؟ می گوئید چخوف این نیست؟! در مورد چخوف صحبت نکنید! کار ما جوری است که هر کسی بنا به سلیقه اش می تواند بگوید اجرا خوب نیست، اما حق ندارید یک آدم را متوقف کنید. من اعتراضم سر متوقف کردن آدم ها بود الان هم اصلا دلخوری ندارم چون دارم سه خواهر را کار می کنم.

در مورد سختی های نمایش سه خواهر توضیح دهید؟

سه خواهر کار سختی است. این کار را خیلی وقت پیش سعی کردم انجام دهم. اگر بخوام از نظر سختی کارها را الویت بندی کنم اول سه خواهر، دوم باغ آلبالو و بعد هم نمایش های دیگر است. سه خواهر نسبت به کارهای دیگر چخوف خیلی کار سختی است. این است که سعی کردم آن را در آخر کار کنم. البته قول نمی دهم آخرین کار باشد چون ممکن است که یک دفعه تجدید نظری در مورد کارهایم بکنم و از سال دیگر دوباره اجراها را شروع کنم و همینطور ۵ سال به ۵ سال بچرخانم و مدام این کارها را اجرا کنم، چون من عاشق چخوف هستم. هیچ نویسنده ای را ندیدم که تا این اندازه ریزبین و عجیب و غریب باشد و آدم را پر کند، به خاطر همین به او علاقه دارم و می توانم پرودیک با او برخورد کنم. یعنی بگویم این دوره چند کارش را اجرا می کنم و از سال دیگر مجدداً به متن های دیگرش برمی گردم و آن ها را تا آخر عمرم بازنگری کنم، چون هر بار به سراغشان رفتم یک چیز قشنگی برای من داشت. کارهای چخوف اساساً انسان محور است. دو کار دارد که انسان محور است. ایوانف و دای و انیا، از اسمشان هم مشخص است. در باغ آلبالو و سه خواهر تمرکز روی یک نفر یا یک داستان نیست و ایوانف شاید ساده ترین موضوعش باشد. واقعا که سختی نداشت چون چخوف در آن زندگی می کرد و زیاد هم عجیب و غریب نبود. دراماتوزی خوبی در این کار وجود داشت که نتیجه بخش بود و بازنویسی این کار برایم بسیار جذاب بود. باغ آلبالو سخت ترین کاری است که در زندگی انجام دادم و توانستم یکی دو نفر که مشتاق بودند را راضی کنم، آنها آدم های متن محوری بودند و من در اجراهم حرکت کردم. مبنای من متن بود اما در اجراهم حرکت داشتم. اما در سه خواهر به خودم هم رحم نخواهم کرد نه به چخوف و نه به هر سابقه ای که از او دارم. این کاری است که امروز دست گرفتم و می خواهم انجام دهم.

تا به حال اجرایی داشتید که آن را نسبت به دیگر اجراها ضعیف تر بدانید؟

بعضی از کارهایم هم خوب نبوده است. من کاردایی و انیا را اصلاً دوست نداشتم. اما می توانم در مورد چخوف و در مورد آن اثر صحبت کنم و دقیقاً بگویم که مشکل آن اثر چه بوده است. هرچند به نظرم هنوز هم آن کاری که باید در مورد چخوف انجام دهم، انجام نداده ام.

به چه دلیل دو شهر رشت و شیراز برای ادامه فعالیت های تئاتری انتخاب کردید؟

از ابتدا دو شهر مد نظر بود، یکی شیراز و دیگری رشت. شیراز در وهله اول و بعد از آن رشت که می توانند پایتخت فرهنگی ایران باشند. زیرا اولین سالن تئاتر ایران در رشت است و هیچ کس نمی داند. قدمت فرهنگی رشت نسبت به جاهای دیگر بیشتر است و آدم های فرهنگی بیشتری دارد یعنی شهر فرهنگی ای است. من که عادت کرده ام در تهران زندگی کنم اگر بخوام جای دیگری بروم دو تا شهر را انتخاب می کنم، شیراز و رشت. رشت را به خاطر آب و هوا و غذا انتخاب می کنم. شیراز فرهنگ غذایی ندارد، بخاطر همه سندهای موجود با قدرت این را می گویم اما رشت عجیب است یعنی آشپزی در این شهر طیف دارد و یک فرهنگ است. اگر امروز به رستوران های خوب شیراز بروید می بینید که از غذای جنوب استفاده می کنند. خودشان سه چهار غذای ویژه مثل کلم پلو، یک آش و چند غذای دیگر دارند. من هم علاقه عجیبی به غذا دارم، یعنی عاشق غذا هستم این شد که سر از رشت در آوردم.

از چه زمانی تصمیم گرفتید گروه تئاتر لیو را تشکیل دهید؟

دقیقا بعد از نمایش رومئو و ژولیت از علی رفیعی شروع شد. زمانی که تصور کردم به یک سری مسائل باور ندارم. زمانی آنجا متزلزل شدم، به خاطر همین داستان ها من نمی پذیرفتم، تئاتر شوخی ندارد.

نقش خودتان را در گروه لیو چطور می بینید؟

اگر لیو تبدیل به ماشین بشود من گاز آن هستم، این ماشین باید به شدت به سرعت بالا برود، بعضی از بچه هایمان هستند که معقولند و نگه می دارند و من باید به آنها نگاه کنم و برای من مهم هستند چون ترمزی که دارم می گیرم بر مبنای چیزهای درستی است. با خودم می گویم که هیچ چیزی در دنیا وجود ندارد که غبطه اش را بخورم. اینکه من امروز یک خانه گردن کلفت در شمال شهر با هزار خدم ندارم و اینجا نشستم ناکام نبودم بلکه روی این مسئله تمرکز نگذاشتم و شرایطش را داشتم اما نخواستم. چیزی نبوده که جلوی من را بگیرد و جزو محالات است. اگر از فردا تصمیم بگیرم که تئاتر را بی خیال شوم و به زندگی بچسبم کمتر از سه سال به همه آرمان ها می رسم. اما نمی خواهم، عشقم من این است، اینکه روی تئاتر بایستم و به خاطر همین خیلی سریال ها و فیلم ها را رد می کنم. خیلی به من پیشنهاد می شود، خودم نمی خواهم، وقتی می روم پول گرد کلفتی هم می دهند اما من در یک سریال خوشحال نیستم، من زمانی راضی هستم که تئاتر کار کنم. زمان خیلی طولانی یعنی بیست و خورده ای سال است که روی تئاتر ایستاده ام.

از صحبت هایتان در مورد گروه لیو متوجه شدم که شاید می خواهید گروه لیو، گروهی شبیه به تئاتر برلینر آنسامبل شود، این درست است؟

نمی تواند باشد چون من دلش را ندارم، اگر داشتم می توانستم شبیه آن باشم. برلینر آنسامبل گروه خیلی خوبی است. می شناسمش، الگو ندارند و فهمیده اند که باید خودشان باشد. ماجرا این است که ما خیلی چیزهایمان باید نسبت به شرایط خودمان از نو شروع شود، خیلی از اصطلاحات باید دوباره تعریف شود. مثلا در مورد تئاتر خصوصی، تئاتر خصوصی یک تعریف دارد که اینجا قابل مقایسه نیست. نمونه اول سانسور است، سانسور نشان می دهد که کار خصوصی در اختیار تو نیست چون یک مرکزی وجود دارد که حتی اگر با پول خودت هم کار کنی می خواهد دخالت کند و بگوید این حرف را نزن، هیچ جای دنیا تئاتر خصوصی اینگونه نیست که بگوید این را بگو این را نگو.

نسل جدید تئاتر ایران را چطور پیش بینی می کنید؟

+اتفاقات خوبی دارد می افتد. وهله اول موضوع ترجمه ها است. زمانی در ایران ترجمه زیادی نمی آمد، سه چهار مترجم داشتیم که متن ها را به ما پیشنهاد می دادند و الزاما همه این آثار نویسندگان معروفی نداشتند و فقط افرادی بودند که این مترجم ها می شناختند. اما اکنون کافی است بشینید پای اینترنت و سرچ کنید، هزاران متن وجود دارد. بچه های امروز همه چیز را می خوانند، اینکه چه اتفاقاتی دارد می افتد و اوضاع و احوال چگونه است. در مورد تئاتر من اصلا حس بدی ندارم. حس بدم مربوط به مرکز هنرهای نمایشی و سیاست هایش است. من امروز با آدم هایی طرف هستم که که رشد کرده اند و به نظر من همه چیز دارد رشد می کند. برای مثال جشنواره دانشجویی خیلی بهتر از جشنواره فجر است، اصلا قابل مقایسه نیست، این همه خلاقیت در آن وجود دارد. جوان ها خیلی بهترند و اتفاق خوبی دارد می افتد، فقط نمایشگرمان خوب نیست. این نشان می دهد که سیر تغییرات چگونه است. ما می دانیم که جوان ها به شدت خوب هستند، به روز می روند جلو و خیلی خوب می فهمند. اگر که دیده نمی شوند محصول این است که شرایط ما اجازه نمی دهد که دیده شوند. نمایشنامه نویس ها و کارگردانان جوان خیلی خوبی داریم، این ها می آیند جای ما را می گیرند و این برای من مهم نیست،

برای من تتاثر مهم است که دارد خوب به جلو می رود.

۵۰۲۵۰۵